



Workers' Voices in Oral History: Analysis and Critique of Khāk-e Kārkhāneh Through Paul Thompson's Approach

Farhad Rostami Ghahfarokhi

Department of History, Faculty of Literature, Esfahan university, Esfahan, Iran

Abstract: The book Khāk-e Kārkhāneh by Shiva Khademi portrays the lives and experiences of industrial workers at the Behshahr textile factory. This article examines how effectively the book reflects the authentic voices of workers using Paul Thompson's oral history theory. The primary objective of this study is to analyze the book's narratives and assess their alignment with the principles of oral history, including the documentation of individual experiences, polyphony, and the challenges of recounting history from the perspective of ordinary people. For this study, the book's content has been qualitatively analyzed, focusing on the narratives from workers' perspective as primary storytellers, the author's role in reconstructing these narratives, and their relationship with official history. The findings indicate that while the book exhibits many characteristics of oral history, there is also a possibility of bias in the selection and presentation of narratives. This article emphasizes that oral history can play a crucial role in documenting and uncovering workers' experiences, but careful selection and analysis of narratives are essential to provide an accurate representation of workers' lives.

Key Words: Oral history, Paul Thompson, workers' narratives, Khāk-e Kārkhāneh, narrative criticism.

صدای کارگران در تاریخ شفاهی: تحلیل و نقد کتاب خاک کارخانه با رویکرد پل تامپسون

فرهاد رستمی قهفرخی

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۳

چکیده

مقاله پیش روⁱ ترجمهⁱ و تعلیق چهارمین مقاله از مجموعه مقاله‌های نشریه مطالعات تاریخ شفاهیⁱⁱⁱ (شماره ۴۲، سال ۲۰۲۰) با موضوع «حکایت‌های خودمانی، تاریخ‌های چالش‌برانگیز^v» است. این نشریه تخصصی که توسط انجمن تاریخ شفاهی استرالیا منتشر می‌شود، ضمن توجه به جنبه‌های کاربردی تاریخ شفاهی، صدای فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف را منعکس می‌کند و تازه‌ترین پژوهش‌ها در زمینه آموزش، روش‌شناسی، الزامات حقوقی و اخلاقی و سایر موضوع‌های مرتبط با تاریخ شفاهی را پیش چشم پژوهشگران می‌گشاید. محتوای مقاله‌های طیفی وسیع از دیدگاه‌ها را شامل می‌شود و نگاه عمیق نویسندگان موجب شده است تا مقاله‌های این مجموعه سرشار از نکات آموزنده باشند. اسمیت، مک‌کی و کلاب که از جمله صاحب‌نظران تاریخ شفاهی^v به شمار می‌روند، در این مقاله، ضمن معرفی ابزار جدید «بانک روایت‌های دیجیتال»، تحلیل می‌کنند چطور این ابزار به جوامع اجازه می‌دهد تا گزارش‌ها^{vi} و روایت‌های تاریخی را مدیریت و آرشیو کنند. همچنین، پیشنهاد می‌کنند انجمن‌ها و سازمان‌ها با به کارگیری ابزار یادشده، در راستای سازمان‌دهی تاریخ خود و نگهداری از روایت‌ها در مکان‌هایی که ایجاد شده‌اند، زمانی بیشتر صرف کنند. این نوشتار علاوه بر بررسی نحوه طراحی و کاربری این بانک که توسط پژوهشگران دانشگاه فناوری کوئینزلند^{vi} اجرا شده است، قابلیت آن را برای پشتیبانی از روایت‌های مکان‌محور، به ویژه در جوامع متمایل به کشف موضوع‌های مرتبط با مکان و روایت تحلیل می‌کند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ شفاهی، بانک روایت، آرشیو، سازمان‌دهی، دسترس‌پذیری.

مقدمه

کارگران به عنوان بخشی مهم از نیروی تولید در جوامع صنعتی، عمدتاً در روایت‌های رسمی تاریخ نادیده گرفته شده‌اند. تاریخ‌نگاری سنتی بیشتر بر نقش نخبگان، مدیران و سیاست‌گذاران تمرکز دارد و صدای کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر، به ویژه تجربه‌های شخصی آن‌ها، کمتر شنیده می‌شود. تاریخ شفاهی به عنوان رویکردی نوین، تلاش دارد این خلأ را پر کند و با ثبت روایت‌های فردی، تاریخ فرودستان^{viii} را بنویسد.

کتاب **خاک کارخانه**، نوشته شیوا خادمی، اثری است که از دریچه ادبیات زندگی و شرایط کاری کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر را بررسی کرده است. این پژوهش با تکیه بر نظریه تاریخ شفاهی پل تامپسون بررسی می‌کند آیا این کتاب توانسته است صدای واقعی کارگران را منعکس کند یا خیر. اهمیت این پژوهش در آن است که نشان دهد چگونه روایت‌های کارگران می‌توانند در بازنویسی تاریخ کارگری مؤثر باشند و آیا خاک کارخانه نمونه‌ای موفق از این نوع روایت‌گری است. در ادامه، این مقاله تلاش دارد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. کتاب **خاک کارخانه** تا چه میزان با اصول تاریخ شفاهی، به ویژه نظریه پل تامپسون، هم‌خوانی دارد؟^۲
این کتاب چگونه روایت‌های کارگران را ارائه می‌دهد و آیا در بازنمایی این روایت‌ها سوگیری دیده می‌شود؟
فرضیه‌های این پژوهش بر مبنای پیش‌فرض‌های نظری و پرسش‌های اصلی به شرح زیر هستند:

۱. «خاک کارخانه» با اصول تاریخ شفاهی هم‌خوان است، اما روایت‌ها ممکن است از دیدگاه نویسنده تأثیر گرفته باشند.^۲ کتاب بخشی از تجربه زیسته کارگران را بازتاب می‌دهد، ولی همه ابعاد آن را پوشش نمی‌دهد.^۳
تحلیل اثر با رویکرد تاریخ شفاهی به فهم بهتر روایت‌های کارگری و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری اجتماعی کمک می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش حاضر مبتنی بر تحلیل محتوای

کیفی است. داده‌ها از طریق مطالعه دقیق کتاب **خاک کارخانه** و بررسی نحوه روایت‌گری کارگران در آن گردآوری شده‌اند. تحلیل داده‌ها با استفاده از اصول تاریخ شفاهی پل تامپسون، به ویژه تأکید او بر نقش روایت‌های فردی در بازنویسی تاریخ از دیدگاه مردم عادی^x، انجام می‌شود. همچنین، مقایسه تطبیقی با دیگر مطالعات تاریخ شفاهی کارگری انجام خواهد شد.

این پژوهش نیز همچون بسیاری از پژوهش‌های مشابه با برخی از محدودیت‌ها روبه‌رو بوده است که در ادامه بررسی می‌شوند: ۱. نبود منابع کافی درباره تاریخ شفاهی کارگری در ایران که پژوهش را به مقایسه با نمونه‌های خارجی محدود می‌کند. ۲. احتمال سوگیری در روایت‌های کتاب که صحت و عینیت تحلیل را چالش‌برانگیز می‌کند. ۳. دشواری استخراج داده‌های تاریخ شفاهی از متنی ادبی که ممکن است تغییراتی در روایت‌های اصلی ایجاد کرده باشد. ۴. محدودیت در دسترسی به مصاحبه‌های واقعی کارگران برای مقایسه با محتوای کتاب. ۵. کمبود مقاله‌های علمی که این کتاب را از منظر تاریخ شفاهی تحلیل کرده باشند.

پژوهش‌هایی متعدد در حوزه تاریخ شفاهی، روایت‌های کارگری و نقد جامعه‌شناختی ادبیات انجام شده‌اند. در ادامه، برخی از مهم‌ترین مطالعات مرتبط معرفی می‌شوند و تفاوت‌های آن‌ها با مقاله حاضر با عنوان «صدای کارگران در تاریخ شفاهی: تحلیل کتاب خاک کارخانه با رویکرد پل تامپسون» به طور جداگانه بیان می‌شود:

پل تامپسون در کتاب **صدای گذشته: تاریخ شفاهی، حافظه و تاریخ** مبانی نظری و روش‌شناسی این حوزه را بررسی می‌کند و یکی از منابع پایه در حوزه تاریخ شفاهی است. در مقابل، مقاله حاضر با استفاده از نظریه‌های پل تامپسون، به طور مشخص یک اثر ادبی، یعنی کتاب **خاک کارخانه**، را تحلیل می‌کند تا نحوه بازنمایی صدای کارگران را در آن بررسی کند. نورایی در مقاله «مقدمه‌ای

بر فلسفه تاریخ شفاهی» به این نکته اشاره می‌کند که تاریخ شفاهی نه فقط ابزاری برای ثبت خاطرات فردی، بلکه روشی برای بازسازی حافظه جمعی و تحلیل ساختارهای قدرت در روایت‌های تاریخی است (نورایی، ۱۳۸۲)؛ اما این مقاله تمرکز ویژه بر تاریخ شفاهی کارگری دارد و نشان می‌دهد چگونه روایت‌های شفاهی کارگران تاریخ صنعتی را از دیدگاهی متفاوت ارائه می‌کنند و در تقابل با روایت‌های رسمی قرار می‌گیرند. کاظمی و همکاران در مقاله «کارکرد تاریخ شفاهی در انعکاس صدای طبقات اجتماعی خاموش» تأکید می‌کند تاریخ شفاهی ابزاری مؤثر برای بازتاب صدای گروه‌هایی است که در تاریخ رسمی نادیده گرفته شده‌اند (کاظمی و همکاران، ۱۳۹۹)؛ اما این مقاله نشان می‌دهد چگونه روایت‌های کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر در کتاب **خاک کارخانه** بازتاب‌دهنده تجربه‌های حذف‌شده از تاریخ رسمی هستند و به طور ویژه کارگران را به عنوان یک طبقه اجتماعی خاموش مدنظر قرار می‌دهد. عسگری حسنکلو و شهبازی در مقاله «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات» تطور و تحول نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات را بررسی می‌کنند و رویکردهای مختلف را مورد بحث قرار می‌دهند (عسگری حسنکلو و شهبازی، ۱۳۹۸)؛ در حالی که پژوهش حاضر با تمرکز بر یک اثر ادبی ویژه، از رویکرد تاریخ شفاهی برای تحلیل محتوای آن استفاده می‌کند تا صدای کارگران را بازتاب دهد. ابوالفضل حسن‌آبادی در کتاب **تاریخ شفاهی در ایران** تاریخچه و توسعه تاریخ شفاهی در ایران را بررسی می‌کند و به مباحث نظری و کاربردی آن اشاره دارد (حسن‌آبادی، ۱۳۸۵)؛ اما مقاله حاضر با بهره‌گیری از مفاهیم تاریخ شفاهی، یک رخداد معاصر را تحلیل می‌کند تا نقش و صدای کارگران را در آن بررسی کند. صالحی در مقاله «تاریخ شفاهی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (۱۳۴۳-۱۳۱۳ش)». تاریخ شفاهی یک گروه دانشگاهی را بررسی می‌کند و تمرکز آن بر روایت‌های دانشگاهی است (صالحی، ۱۳۹۷)؛ در حالی

که پژوهش حاضر روایت‌های کارگری در یک اثر ادبی را تحلیل و از رویکرد تاریخ شفاهی برای بازنمایی صدای کارگران استفاده می‌کند. بیگی در مقاله «تاریخ شفاهی در برنامه‌های مستند صوتی و تصویری (فیلم)» کاربرد تاریخ شفاهی در تولید مستندهای صوتی و تصویری را بررسی می‌کند (بیگی، ۱۳۹۷). در مقابل، پژوهش حاضر از تاریخ شفاهی به عنوان رویکردی برای تحلیل محتوای یک واقعه استفاده می‌کند تا نحوه بازتاب صدای کارگران را در آن بررسی کند.

پژوهش‌های یادشده هر یک جنبه‌هایی مختلف از تاریخ شفاهی، نقد جامعه‌شناختی ادبیات و روایت‌های کارگری را بررسی کرده‌اند؛ اما مقاله «صدای کارگران در تاریخ شفاهی: تحلیل کتاب خاک کارخانه با رویکرد پل تامپسون» با تمرکز بر یک اثر ادبی ویژه و بهره‌گیری از نظریه‌های پل تامپسون، به طور مشخص نحوه بازنمایی صدای کارگران در این رخداد را تحلیل می‌کند. این رویکرد ترکیبی از نقد ادبی و تاریخ شفاهی است که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

تاریخ شفاهی و جایگاه کارگران در روایت‌های تاریخی

تاریخ شفاهی به عنوان یکی از روش‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی، بر ثبت و بازخوانی روایت‌های افرادی تمرکز دارد که در تاریخ رسمی کمتر بررسی شده‌اند. پل تامپسون در کتاب **صدای گذشته: استفاده از تاریخ شفاهی**، تأکید می‌کند این روش باعث دموکراتیزه شدن تاریخ^x می‌شود، زیرا روایت‌های کسانی را که در روایت‌های رسمی غایب بوده‌اند، برجسته می‌کند (Thompson, 1988, p. 23). در این چارچوب، کارگران به عنوان گروهی که تاریخ‌نگاری سنتی عمدتاً آن‌ها را فقط در قالب آمارهای اقتصادی و جنبش‌های کارگری بررسی کرده است، با تاریخ شفاهی امکان می‌یابند تا روایت‌های فردی و جمعی خود را بیان کنند. در بسیاری از متون تاریخ‌نگاری رسمی، کارگران

کارخانه نمونه‌ای ارزشمند از استفاده از این روش برای مستندسازی سرگذشت کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر است که می‌تواند الگویی برای مطالعات مشابه در حوزه تاریخ کار و کارگری باشد.

تاریخ شفاهی و اهمیت آن در مستندسازی روایت‌های گروه‌های حاشیه‌نشین

تاریخ شفاهی^{xi} روشی در پژوهش‌های تاریخی است که از طریق مصاحبه و ثبت روایت‌های شفاهی، تجربیات افراد و گروه‌هایی را مستند می‌کند که در منابع رسمی کمتر دیده شده‌اند. پل تامپسون تاریخ شفاهی را ابزاری می‌داند که به دموکراتیزه شدن تاریخ کمک می‌کند، زیرا امکان می‌دهد صداهای خاموش شده، به ویژه کارگران، زنان و اقلیت‌ها، در روایت‌های تاریخی حضور پیدا کنند (Thompson, 1988, p. 4). همچنین، تاریخ شفاهی را دریچه‌ای کوچک از تجربیات (Portelli, 1997, p. 161)، راهی به سوی دموکراتیک کردن تاریخ‌نگاری، درک بهتر و فهم انتقادی از معنای تاریخ از طریق درگیر کردن عموم مردم در آفریدن تاریخ خود و کمک به درک تاریخی مردم برای شناخت گذشته، فرصتی برای شنیدن حرف مردم معمولی (Tosh, 1999, p. 193) و برگرداندن لحظات حساس و مهم زندگی که به تصور دورنمایی از گذشته کمک می‌کند (Frisch, 1990, p. 11)، دانسته‌اند.

به هر حال، تاریخ شفاهی آموزه‌ای چندوجهی، گفت‌وگویی آگاهانه، دربردارنده خاطرات شخصی و جمعی، منبع پژوهش پژوهشگران و نه صرفاً نوعی تفنن و گذران اوقات فراغت، راهی برای درگیر کردن تمامی افراد جامعه در تاریخ و دربرگیرنده تمامی سنین و طبقات جامعه است (نورایی و ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴، ص. ۲۴).

تاریخ رسمی عمدتاً توسط نخبگان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نوشته شده و معمولاً دیدگاه‌های طبقات فرودست و گروه‌های حاشیه‌ای را نادیده گرفته است. تاریخ شفاهی با استفاده از خاطرات و روایت‌های

عمدتاً به عنوان نیروی کار و در ارتباط با بهره‌وری اقتصادی بررسی شده‌اند. برای مثال، در پژوهش‌های مرتبط با توسعه صنعتی ایران، کارگران کارخانه‌ها بیشتر در چارچوب ساختارهای اقتصادی و تغییرات کلان اجتماعی تحلیل شده‌اند (اتابکی، ۱۴۰۰، ص. ۱۸۰). این نگاه کلان‌نگر جنبه‌های انسانی و فردی تجربه کارگری را نادیده می‌گیرد. در مقابل تاریخ‌نگاری رسمی، تاریخ شفاهی بستری برای شنیدن روایت‌های شخصی و تجربیات زیسته کارگران فراهم می‌کند. در کتاب **خاک کارخانه: پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی بهشهر و سرگذشت آخرین کارگران**، شیوا خادمی با استفاده از تاریخ شفاهی، روایت‌هایی از زندگی و کار روزمره کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر را ارائه می‌دهد که در تاریخ‌نگاری رسمی مغفول مانده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۴۹). او از طریق مصاحبه‌های شفاهی، تغییرات ساختاری کارخانه، تعطیلی آن و تأثیر این تحولات بر زندگی شخصی و خانوادگی کارگران را بررسی کرده است.

تامپسون تأکید می‌کند تاریخ شفاهی نه فقط تجربه‌های کارگران را ثبت می‌کند، بلکه نوعی تاریخ مقاومت نیز محسوب می‌شود. او در پژوهش‌های خود نشان می‌دهد چگونه تاریخ شفاهی به مستندسازی مبارزات، نارضایتی‌ها و تلاش‌های کارگران برای حفظ حقوق خود کمک می‌کند (Thompson, 1988, p. 112). در کتاب **خاک کارخانه** نیز این موضوع دیده می‌شود؛ جایی که برخی از کارگران درباره مبارزات خود برای حقوق معوقه، اعتراضات صنفی و سرنوشت نامعلوم خود پس از تعطیلی کارخانه صحبت می‌کنند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۳۴).

با توجه به تحلیل ارائه‌شده، تاریخ شفاهی ابزاری کلیدی برای بازنویسی تاریخ از منظر کارگران محسوب می‌شود. برخلاف تاریخ‌نگاری رسمی که عمدتاً کارگران را در چارچوب‌های آماری و اقتصادی بررسی می‌کند، تاریخ شفاهی تجربیات فردی، احساسات و مقاومت‌های آن‌ها را مدنظر قرار می‌دهد. در این زمینه، کتاب **خاک**

شخصی، این روایت‌های غایب را ثبت و به درکی جامع‌تر از گذشته کمک می‌کند. در بسیاری از منابع تاریخی، کارگران صرفاً به عنوان نیروی کار در تحلیل‌های اقتصادی بررسی شده‌اند؛ اما تاریخ شفاهی به ما امکان می‌دهد تا شرایط کاری، اعتراضات، زندگی روزمره و تأثیر تحولات اقتصادی بر زندگی آن‌ها را از زبان خودشان بشنویم. برای مثال، در کتاب **خاک کارخانه: پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی بهشهر و سرگذشت آخرین کارگران**، شیوا خادمی با استفاده از مصاحبه‌های شفاهی، داستان‌هایی را روایت می‌کند که نشان‌دهنده تأثیر تعطیلی کارخانه بر زندگی کارگران و خانواده‌هایشان هستند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۴۷). این کتاب نشان می‌دهد چگونه تاریخ شفاهی می‌تواند روایت‌های انسانی از تحولات صنعتی را به تصویر بکشد.

«یه روز میاد، می‌بینی تو هستی، اما کسی از رفیقات نیست. حتی خود کارخانه هم نیست... با خاک یکسانش کردن. اون همه عظمت چی شد؟ سر چی به باد رفت؟» (گرچی، بافنده کارخانه) (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۶۴).

گرچی این حرف‌ها را با صدایی می‌گوید که در آن اندوهی عمیق موج می‌زند. او یکی از هزاران کارگری است که روزگاری صبح‌های زود از خانه بیرون می‌زد، در صف ورود به کارخانه می‌ایستاد، و با صدای سوت، کار روزانه‌اش را آغاز می‌کرد. حالا اما، آن صفاها دیگر نیستند، آن صداها خاموش شده‌اند، و کارخانه‌ای که روزی مایه افتخار شهر بود، حالا به تلی از خاک بدل شده است.

«فقط چیت‌سازی نبود که از بین رفت، فامیلای من توی نساجی مازندران بودند، اونجا هم همین شد. دو هزار نفر، شاید هم بیشتر، هر روز می‌رفتند سر کار. حالا چی؟ سوت و کوره... هیچ کس نیست.» (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۶۵).

کارخانه‌ها فقط ساختمان‌هایی صنعتی نبودند. آن‌ها قلب‌های تپنده شهر بودند. هر روز هزاران نفر وارد آن‌ها می‌شدند، با دست‌هایشان پارچه می‌بافتند، با عرق

جبینشان نان در می‌آوردند. و حالا؟ شهری که روزی صدای کارگران در آن می‌پیچید، در سکوت فرو رفته است. وقتی کارخانه تعطیل شد، فقط دیوارهایش فرو نریخت، زندگی آدم‌ها هم فرو ریخت. کارگران فقط شغلشان را از دست ندادند؛ هویتشان، خاطراتشان، و حس تعلقشان را هم از دست دادند. حالا، در خیابان‌های شهر، ردپای آن‌ها که روزگاری چرخ‌های صنعت را می‌چرخاندند، کم‌رنگ شده است. انگار هیچ‌وقت نبوده‌اند، انگار هیچ‌وقت سهمی از این تاریخ نداشته‌اند... تاریخ رسمی عمدتاً روایت‌های زنان را نادیده گرفته یا آن‌ها را در نقش‌های سنتی محدود کرده است؛ اما تاریخ شفاهی به زنان این امکان را می‌دهد تا درباره تجربیات فردی، نقش‌های اجتماعی، کار، مبارزات و مقاومت‌های خود سخن بگویند. برای مثال، در پژوهش‌های فمینیستی مرتبط با تاریخ کارگری، بسیاری از زنانی که در کارخانه‌ها یا مشاغل غیررسمی کار کرده‌اند، از طریق تاریخ شفاهی روایت‌های خود را ثبت کرده‌اند (Taylor, 1999, p. 94).

«ما ضد انقلاب نبودیم، گرسنه بودیم. فقط دستمزدمون رو می‌خواستیم که حق طبیعی کارگره. کیا انقلاب کردن؟ همین کارگرا. ولی بعد از انقلاب، بقیه سوار خر مراد شدن و به ما برچسب ضد انقلاب زدن.» (سد معصومه، ریسنده کارخانه چیت‌سازی بهشهر) (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۰۴).

سد معصومه از آن کارگرانی بود که سکوت نکرد. او دو روز طعم زندان را چشید، فقط به این جرم که حقش را خواسته بود. سال ۱۳۷۹، کارخانه دیگر حال و روز خوشی نداشت. کارگران حقوقشان را به طور کامل دریافت نمی‌کردند. آن‌ها ماه‌ها بدون مزد کار می‌کردند، چشم‌انتظار وعده‌هایی که هیچ‌وقت محقق نشدند.

«دوره رفسنجانی سر ما کارگرا رو با خصوصی‌سازی شیره مالیدن. دوره خاتمی هم وعده‌هایی دادند که به سرانجام نرسید.» (همان، ص. ۱۰۴).

کارگران چاره‌ای نداشتند جز اینکه به خیابان بیایند،

توسط سیاستمداران، روشنفکران، صاحبان صنایع و دیگر گروه‌های مسلط نوشته شده است. این نگاه عمدتاً بر تحولات کلان سیاسی و اقتصادی تمرکز داشته و زندگی روزمره کارگران و تجربیات آن‌ها را نادیده گرفته است. پل تامپسون در کتاب **صدای گذشته: تاریخ شفاهی** تأکید می‌کند تاریخ سنتی عمدتاً توسط نخبگان نوشته شده است و روایت‌های کارگران و طبقات فرودست در آن کم‌رنگ یا حذف شده‌اند (Thompson, 1988, p. 3).

در بسیاری از متون تاریخی، تغییرات صنعتی، توسعه اقتصادی و تحولات اجتماعی از دیدگاه دولت‌ها و کارفرمایان روایت شده‌اند. در این روایات، کارگران عمدتاً به عنوان نیروی کار در سیستم تولیدی و اقتصادی دیده شده‌اند، نه به عنوان افرادی با هویت مستقل. شیوا خادمی در کتاب **خاک کارخانه** نشان می‌دهد اسناد رسمی درباره کارخانه چیت‌سازی بهشهر، بیشتر عملکرد اقتصادی و مدیریتی کارخانه را مدنظر قرار داده‌اند و روایت‌های کارگران در این منابع ثبت نشده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۴۹).

در بسیاری از کشورها، روایت‌های کارگران به دلیل سیاست‌های سانسور و سرکوب سازمان‌یافته از تاریخ رسمی حذف شده‌اند. جنبش‌های کارگری که خواستار حقوق بیشتر، دستمزد عادلانه و شرایط بهتر کاری بودند، عمدتاً با سرکوب مواجه شده‌اند. این امر باعث شده است تا اسناد رسمی عمدتاً روایت‌های دولت و کارفرمایان را ثبت کنند، نه روایت‌های کارگران را. الساندرو پورتلی در کتاب **مرگ لوییجی تراستولی و داستان‌های دیگر** توضیح می‌دهد چگونه روایت‌های رسمی درباره اعتراضات کارگری معمولاً تحریف شده یا ناقص هستند و فقط از طریق تاریخ شفاهی می‌توان به واقعیت‌های پنهان شده دست یافت (Portelli, 1991, p. 52).

رسانه‌ها نیز نقشی مهم در حذف یا کم‌رنگ کردن صدای کارگران ایفا کرده‌اند. در بسیاری از موارد، گزارش‌های اقتصادی و صنعتی رسانه‌ها بیشتر بر سیاست‌های توسعه و رشد تولید تأکید داشته‌اند تا بر

صدای خود را بلند کنند، حقشان را طلب کنند. اما نتیجه چه شد؟ زندان، شلاق، تعهدنامه. کارخانه‌ای که روزی با خون دل همین کارگران ساخته شده بود، حالا از دستشان گرفته شده بود. خصوصی‌سازی آمد و کارخانه را فروختند، مانند شیئی بی‌ارزش، مانند زمینی متروکه. انگار نه انگار که سال‌ها عرق این کارگران پای آن ریخته شده بود.

و حالا؟ از کارخانه چیزی باقی نمانده. از آن روزهای اعتراض، فقط خاطراتی تلخ برای کارگرانی مانده است که سال‌ها بعد، هنوز وقتی از کنار ویرانه کارخانه عبور می‌کنند، در دلشان این پرسش تکرار می‌شود: «چرا صدای ما را هیچ‌کس نشنید؟» (همان، ص. ۱۰۴).

گروه‌های قومی، مذهبی و فرهنگی که در تاریخ رسمی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، از طریق تاریخ شفاهی می‌توانند داستان‌های خود را بازگو کنند. در جوامعی که گروه‌های اقلیت با تبعیض و سرکوب مواجه بوده‌اند، تاریخ شفاهی ابزاری برای حفظ و انتقال هویت، فرهنگ و مقاومت‌های آن‌ها محسوب می‌شود. برای مثال، در پروژه‌های تاریخ شفاهی مرتبط با مهاجران و اقلیت‌های قومی، این روش به ثبت روایت‌هایی کمک کرده است که در اسناد رسمی ثبت نشده‌اند (Portelli, 1991, p. 52).

تاریخ شفاهی فزاینده‌تر از یک روش پژوهشی، ابزاری برای بازگرداندن صدا به گروه‌های خاموش شده در تاریخ است. با استفاده از این روش، می‌توان تجربه‌های کارگران، زنان و اقلیت‌ها را مستند کرد و تاریخ را از روایتی نخبه‌گرایانه و یک‌سویه، به روایتی چندصدایی و جامع‌تر تبدیل کرد. این همان دموکراتیزه شدن تاریخ است که پل تامپسون از آن سخن می‌گوید.

حذف یا کم‌رنگ شدن صدای کارگران در تاریخ رسمی

یکی از مهم‌ترین دلایلی که باعث حذف یا کم‌رنگ شدن صدای کارگران در تاریخ رسمی شده، سلطه تاریخ‌نگاری نخبگان است. در بسیاری از جوامع، تاریخ

مشکلات و مطالبات کارگران. لیندا تیلور در کتاب *تاریخ شفاهی، زنان و کار* اشاره می‌کند رسانه‌ها در بازنمایی زنان کارگر نیز دچار سوگیری بوده‌اند و عمدتاً نقش آن‌ها را در تاریخ اقتصادی و صنعتی نادیده گرفته‌اند (Taylor, 1999, p. 94).

«یک روز به من گفتند که کاسبیات رفت رو هوا... وقتی رسیدم، دیگر چیزی از آتلیه‌ام نمانده بود. جز سه تا دیوار خاکستر گرفته... تمام نگاتیوها روی زمین پخش شده بود.» (قاسم لامعی، راوی قصه عکس‌های کارخانه، پسر آقاجان) (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۵۹).

قاسم لامعی فقط یک عکاس نبود؛ او نگهبان خاطرات کارخانه بود. در لنز دوربینش، کارگرانی را ثبت کرده بود که روزگاری با دست‌های پیینه‌بسته، چرخ‌های کارخانه را به حرکت درمی‌آوردند. اما انگار سرنوشت این عکس‌ها هم، مانند خود کارخانه، محو شدن بود. او که سال‌ها با تصاویرش چیت‌سازی را زنده نگه داشته بود، حالا در میان خاکسترها به دنبال تکه‌هایی از گذشته می‌گشت. برخی از مردم که او را می‌شناختند، نگاتیوهای سالم را برایش آوردند. اما پرسشی که در ذهنش چرخ می‌زد، از آن خاکسترها هم سنگین‌تر بود: «چرا نمی‌خواستند خاطراتی از گذشته بماند؟»

پدرش، آقاجان، کارگر کارخانه بود؛ مردی که قبل از انقلاب به جرم دفاع از حقوق کارگران و عضویت در حزب توده، مدام تحت تعقیب بود. بارها دستگیر شد، بارها آزاد شد، اما هرگز سکوت نکرد. و وقتی او نبود، مادرش به جای پدر به کارخانه رفت و در نخ‌ریسی کار کرد. آن‌ها را از تاریخ رسمی پاک کردند. کارخانه را بستند. بعد، عکس‌هایش را هم نابود کردند. انگار می‌خواستند نه فقط دیوارها، بلکه هر اثری از کارگران را هم از خاطره جمعی حذف کنند. اما چگونه می‌توان صدای چرخ‌های بافندگی را که هنوز در گوش تانما را می‌پیچد، از بین برد؟ چگونه می‌توان خاطرات نوروز را که هر بار از کنار کارخانه می‌گذرد، خاموش کرد؟ کارخانه از بین رفت. اما حافظه کارگران هنوز زنده است.

و شاید این خاطرات، آخرین مقاومتی است که در برابر فراموشی باقی مانده است... کارخانه چیت‌سازی بهشهر دیگر وجود ندارد، اما صدای آن در خاطرات کارگرانش هنوز زنده است. این کتاب نه فقط تاریخ یک کارخانه، بلکه سرگذشت کارگرانی است که با دست‌هایشان چرخ‌های تولید را می‌چرخاندند و با تعطیلی آن، نه فقط کار، بلکه بخشی از هویتشان را از دست دادند. روایت‌های شفاهی کارگران، مانند صدای دستگاه‌های بافندگی، در پس ذهنشان زنده مانده‌اند. این صداها، این خاطرات، نشان می‌دهند تاریخ رسمی هر چقدر هم تلاش کند، نمی‌تواند صدای کسانی را که در حاشیه نگه داشته شده‌اند، کاملاً خاموش کند. کارخانه از بین رفت، اما حافظه کارگران باقی ماند. و شاید، این خاطرات آخرین مقاومتی باشند که در برابر فراموشی ایستاده‌اند.

حذف یا کم‌رنگ شدن صدای کارگران در تاریخ رسمی نتیجه سلطه تاریخ‌نگاری نخبان، ثبت روایت‌های دولت‌ها و کارفرمایان، سرکوب اعتراضات کارگری، جهت‌گیری رسانه‌ها و بی‌توجهی نظام آموزشی به تاریخ کارگری است. تاریخ شفاهی به عنوان یک روش جایگزین، این امکان را فراهم می‌کند تا روایت‌های حذف‌شده کارگران مستند و به بخشی از تاریخ اجتماعی تبدیل شوند. کتاب *خاک کارخانه* نمونه‌ای ارزشمند از این تلاش برای بازگرداندن صدای کارگران به تاریخ است.

پیوند نظریه پل تامپسون با مطالعات تاریخ شفاهی کارگری

پل تامپسون یکی از بنیان‌گذاران تاریخ شفاهی مدرن، نقشی مهم در نظریه‌پردازی این حوزه داشته است. او استدلال می‌کند تاریخ شفاهی ابزاری قدرتمند برای بازنگری در تاریخ رسمی است، زیرا به گروه‌هایی که در روایت‌های سنتی نادیده گرفته شده‌اند - از جمله کارگران - امکان می‌دهد تا تجربه‌های خود را مستند کنند (Thompson, 1988, p. 4). نظریه‌های او تأثیری مستقیم

بر مطالعات تاریخ شفاهی کارگری داشته و به شکل‌گیری رویکردهای جدید در این زمینه کمک کرده‌اند.

تامپسون از مفهوم «تاریخ فرودستان» حمایت می‌کند که بر اهمیت روایت‌های مردمی و تجربه‌های زیسته در مقابل تاریخ رسمی تأکید دارد. در تاریخ‌نگاری کارگری، این دیدگاه به مستندسازی خاطرات، شرایط کاری، مبارزات و مقاومت‌های کارگران از زبان خودشان منجر شده است. برای مثال، در کتاب **خاک کارخانه**، شیوا خادمی از تاریخ شفاهی برای ثبت تجربیات کارگران کارخانه چیت‌سازی استفاده کرده است؛ روشی که مستقیماً با نظریه تامپسون هم‌سو است.

تامپسون بر این باور است که تاریخ سنتی عمدتاً روایت‌های گروه‌های مسلط را منعکس کرده و روایت‌های کارگران را یا حذف یا تحریف کرده است (Thompson, 1988, p. 88). این نقد در مطالعات تاریخ شفاهی کارگری اهمیتی ویژه دارد، زیرا ثبت خاطرات کارگران می‌تواند تصویری دقیق‌تر از شرایط کار، سیاست‌های صنعتی و تأثیرات اقتصادی ارائه دهد. برای مثال، در پژوهش‌های مرتبط با تعطیلی کارخانه‌ها و تأثیر آن بر زندگی کارگران، تاریخ شفاهی نشان داده است چگونه این تغییرات نه فقط از نظر اقتصادی، بلکه از نظر اجتماعی و روانی نیز بر کارگران اثر گذاشته‌اند (Portelli, 1991, p. 58).

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در نظریه تامپسون، اهمیت حافظه جمعی در تاریخ شفاهی است. او معتقد است که تاریخ شفاهی نه تنها برای ثبت حقایق، بلکه برای فهم شیوه‌هایی که مردم گذشته را به یاد می‌آورند نیز اهمیت دارد (Thompson, 1988, p. 23). در مطالعات تاریخ کارگری، این امر به معنای بررسی این است که چگونه کارگران تجربیات خود از کار، اعتراضات و تغییرات صنعتی را روایت می‌کنند و چگونه این روایت‌ها در شکل‌گیری هویت جمعی آن‌ها نقش دارد. در کتاب **خاک کارخانه** نیز دیده می‌شود کارگران از طریق روایت‌های خود، هویت کارگری و حس تعلق به کارخانه

را بازسازی می‌کنند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۸). تامپسون تاریخ شفاهی را ابزاری برای مستندسازی مقاومت‌های اجتماعی و جنبش‌های کارگری می‌داند (Thompson, 1988: 112). این دیدگاه در بسیاری از پژوهش‌های تاریخ کارگری به کار رفته است؛ جایی که روایت‌های شفاهی کارگران درباره اعتصاب‌ها، اعتراضات و مبارزات برای حقوق بهتر ثبت شده‌اند. برای نمونه، الساندرو پورتلی نشان می‌دهد چگونه روایت‌های شفاهی از اعتراضات کارگری، ابعادی جدید به درک این جنبش‌ها اضافه می‌کنند که در اسناد رسمی وجود ندارند (Portelli, 1991, p. 74). در کتاب **خاک کارخانه** نیز برخی از کارگران درباره اعتراضات و درخواست‌های خود برای حقوق معوقه و شرایط بهتر کاری صحبت می‌کنند که نمونه‌ای از کاربست تاریخ شفاهی در ثبت مبارزات کارگری است.

«این کارخانه باید منشأ خیر می‌شد... آگاه هنوز بود، ما توی شهر یه نفر بیکار نداشتیم. هیچ... باید از شهرهای دیگه کارگر می‌آوردیم.» (قاسم محمدپور، رئیس پیشین کارخانه چیت‌سازی بهشهر) (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۸۳). قاسم محمدپور، رئیس پیشین کارخانه، با حسرت از روزهایی می‌گوید که کارخانه چیت‌سازی فقط یک مجموعه صنعتی نبود، بلکه یک رؤیا بود؛ رؤیای گسترش، پیشرفت، ایجاد اشتغال، تبدیل شدن به قطب نساجی کشور. زمانی که این کارخانه افتتاح شد، نه فقط جوانان شهر که حتی کارگرانی از شهرها و روستاهای اطراف برای کار به بهشهر آمدند. چرخ‌ها می‌چرخیدند، دستگاه‌ها کار می‌کردند، و زندگی در این شهر رونق داشت.

«قرار بود کارخانه را گسترش بدهیم، بخش قالی‌بافی راه بیندازیم، پارچه‌های فاستونی تولید کنیم. حتی داشتیم با سوئسی‌ها مذاکره می‌کردیم تا ماشین‌آلات پیشرفته وارد کنیم... اما همه چیز نیمه‌کاره ماند.» (همان، ص. ۱۸۳).

اما این رؤیا هیچ‌وقت به واقعیت نپیوست. چیت‌سازی

خادمی با استفاده از مصاحبه‌های عمیق و تحلیل روایت‌های شفاهی، تجربه‌های کارگران را مستند کرده است. پژوهش‌های او به طور ویژه بر تغییرات اقتصادی - اجتماعی و پیامدهای آن‌ها بر طبقه کارگر متمرکز است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار او در حوزه تاریخ شفاهی کارگری محسوب می‌شود.

کتاب **خاک کارخانه** از چندین بخش تشکیل شده است که در آن‌ها تاریخ کارخانه چیت‌سازی بهشهر، شرایط کاری، اعتراضات کارگری و در نهایت تعطیلی کارخانه بررسی می‌شوند. ساختار کتاب بر اساس روایت‌های شفاهی شکل گرفته است و به جای استفاده از اسناد رسمی، عمدتاً به مصاحبه‌های انجام‌شده با کارگران تکیه دارد.

روایت‌های شفاهی در کتاب به شکل مصاحبه و به صورت نقل‌قول‌های مستقیم آورده شده‌اند که باعث شده است صدای کارگران به شکل زنده و واقعی به گوش برسد. نویسنده سعی کرده است با استفاده از روایت‌های مختلف، تصویری جامع از محیط کاری، روابط کارگران و مشکلات اقتصادی آن‌ها ارائه دهد. کتاب نه فقط تاریخ کارخانه، بلکه زندگی اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی کارگران نیز را مورد توجه قرار داده است که این موضوع با روش تاریخ شفاهی هم‌خوانی دارد. این شیوه روایت، خواننده را مستقیماً درگیر تجربه‌های زیسته کارگران می‌کند و برخلاف تاریخ‌نگاری رسمی، به جای تفسیرهای کلی، داستان‌هایی واقعی از زبان افراد درگیر در این ماجرا ارائه می‌دهد.

از منظر تاریخ شفاهی، کتاب **خاک کارخانه** نمونه‌ای موفق در مستندسازی تاریخ کارگری است. این کتاب با تمرکز بر تجربیات زیسته کارگران، روایت‌های آن‌ها را از حاشیه به متن آورده و تاریخ کارخانه را از زاویه دید کسانی که در آن کار کرده‌اند، بررسی کرده است.

ویژگی‌های برجسته کتاب از منظر تاریخ شفاهی عبارت‌اند از: ۱- استفاده از مصاحبه‌های عمیق برای بازسازی روایت‌های کارگری، ۲- ارائه تصویری احساسی

که روزی نماد پیشرفت بود، حالا فقط یک خاطره تلخ است. خصوصی‌سازی آمد، کارخانه را فروختند، و به جای گسترش، آن را تکه‌تکه کردند. یک شهر را از نان خوردن انداختند. محمدپور سکوت می‌کند، بعد به خانم آدمی که مشغول ضبط حرف‌هایش است، نگاه می‌کند و با لحنی پر از تلخی می‌گوید: «دخترم، ضبط را خاموش کن... زحمتی می‌کشی، اما بعدش زندگیت را به تاراج می‌برند.» (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۸۴). و بعد، با چشمانی که سنگینی سال‌ها را در خود دارد، آه می‌کشد و ادامه می‌دهد: «خیلی بده... با بستن این کارخانه، به این مملکت خیلی بد کردیم. ما فقط دنبال کار بودیم... و کار... و هیچ» (همان، ص. ۱۸۴).

اما حالا، از آن همه کار، از آن همه رؤیا، چه مانده است؟ فقط ویرانه‌هایی که هر روز هزاران نفر از کنارشان عبور می‌کنند، بی‌آنکه حتی نگاهی به آن‌ها بیندازند.

نظریه‌های پل تامپسون پایه‌های نظری محکمی برای مطالعات تاریخ شفاهی کارگری فراهم کرده‌اند. تأکید او بر «تاریخ فرودستان»، نقد تاریخ‌نگاری رسمی، اهمیت حافظه جمعی و ثبت مقاومت‌های کارگری، در مطالعات تاریخ کارگری و پژوهش‌هایی مانند **خاک کارخانه** به وضوح قابل مشاهده است. استفاده از تاریخ شفاهی در این حوزه نه فقط به ثبت دقیق‌تر تجربیات کارگران کمک می‌کند، بلکه به بازنویسی تاریخ از منظر کسانی که در روایت‌های رسمی نادیده گرفته شده‌اند، یاری می‌رساند.

معرفی کتاب خاک کارخانه

کتاب **خاک کارخانه** نوشته شیوا خادمی، در سال ۱۴۰۲ توسط نشر اطراف و در قالب ۱۹ بخش و ۲۹۶ صفحه منتشر شده است. خادمی دانش آموخته رشته عکاسی است و مهارت نویسندگی را از طریق شرکت در کارگاه‌های آموزشی فراگرفته است. این اثر با بهره‌گیری از روش‌های تاریخ شفاهی، در تلاش است تا روایت‌هایی از سرگذشت کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر را ثبت و تأثیر تعطیلی این کارخانه را بر زندگی آنان بررسی کند.

و انسانی از تجربه‌های کارگران، فراتر از آمارهای رسمی، ۳- بررسی مقاومت‌ها و اعتراضات کارگری از دید خود کارگران، نه از دید مدیریت یا دولت و ۴- ثبت حافظهٔ جمعی کارگران که در تاریخ رسمی نادیده گرفته شده است.

در حالی که کتاب از نظر روایت‌های شفاهی قوی است، می‌توان بررسی کرد که آیا نویسندگان در انتخاب مصاحبه‌شوندگان تنوع کافی را رعایت کرده است یا نه. همچنین، جای بررسی مقایسه‌ای بین اسناد رسمی و روایت‌های شفاهی در برخی از بخش‌ها خالی است. با این حال، این کتاب به عنوان نمونه‌ای از تاریخ شفاهی کارگری در ایران، اثری ارزشمند محسوب می‌شود.

کتاب **خاک کارخانه** از منظر تاریخ شفاهی، نمونه‌ای موفق از بازگویی تاریخ کارگران به شمار می‌رود. شیوا خادمی با استفاده از مصاحبه‌های شفاهی، توانسته است روایتی انسانی و چندصدایی از تاریخ کارخانهٔ چیت‌سازی بهشهر ارائه دهد که در تاریخ‌نگاری رسمی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب، هم از نظر روش‌شناختی و هم از نظر محتوایی، در چارچوب نظریه‌های تاریخ شفاهی، به ویژه دیدگاه‌های پل تامپسون، قرار می‌گیرد و به ثبت و بازنمایی صدای کارگران در تاریخ کمک می‌کند.

تحلیل و نقد کتاب خاک کارخانه با رویکرد پل

تامپسون

پل تامپسون معتقد است تاریخ نباید فقط از دید نخبگان و صاحبان قدرت روایت شود، بلکه مردم عادی - از جمله کارگران - نیز باید در نوشتن تاریخ نقش داشته باشند (Thompson, 1988, p. 6). این همان چیزی است که در کتاب **خاک کارخانه** اتفاق افتاده است. شیوا خادمی با مصاحبه با کارگران کارخانهٔ چیت‌سازی بهشهر، داستان‌های آن‌ها را ثبت کرده و نشان داده است تاریخ این کارخانه فقط یک ماجرای اقتصادی یا صنعتی نیست، بلکه سرگذشت زندگی، امیدها، شکست‌ها و مقاومت‌های

انسان‌هایی است که در آن کار کرده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۴۹).

تامپسون می‌گوید تاریخ شفاهی فقط ثبت خاطرات فردی نیست، بلکه این خاطرات در کنار هم، یک «حافظهٔ جمعی»^{xi} را می‌سازند که بخشی از هویت تاریخی یک جامعه است (Thompson, 1988, p. 23). در کتاب **خاک کارخانه**، روایت‌های شخصی کارگران فراتر از خاطرات فردی، به نوعی «حافظهٔ جمعی کارگری» تبدیل می‌شوند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۸۱). این روایت‌ها نشان می‌دهند چگونه تعطیلی کارخانه نه فقط یک اتفاق اقتصادی، بلکه یک تحول عمیق اجتماعی برای جامعهٔ کارگری بهشهر بوده است (همان، ص. ۱۰۹). خاطرات کارگران از روزهای پررونق کارخانه و سپس سقوط آن، روایت رسمی تعطیلی کارخانه را که صرفاً به دلایل اقتصادی اشاره می‌کند، به چالش می‌کشد (همان، ص. ۲۱۰).

یکی از نکات مهم در تحلیل این کتاب تأثیر قدرت بر روایت‌های تاریخی است. تامپسون معتقد است روابط قدرت بر ثبت و انتقال تاریخ تأثیر مستقیم دارند، زیرا معمولاً دولت‌ها و کارفرمایان روایت‌های خودشان را از اتفاقات ثبت می‌کنند؛ در حالی که کارگران روایتی متفاوت دارند که معمولاً در اسناد رسمی دیده نمی‌شود (Thompson, 1988, p. 112). در کتاب **خاک کارخانه**، کارگران توضیح می‌دهند چرا کارخانه بسته شد و چگونه مدیران و دولت به وعده‌های خود عمل نکردند. در حالی که روایت‌های رسمی تعطیلی کارخانه را به عنوان یک «تصمیم اقتصادی» توجیه می‌کنند، کارگران از سوءمدیریت، بی‌توجهی به وضعیت کارکنان و حتی سرکوب اعتراضات صحبت می‌کنند (همان، صص. ۱۳۰ و ۲۲۴). این تفاوت در روایت‌ها نشان می‌دهد تاریخ همیشه یک حقیقت ثابت نیست، بلکه بستگی دارد که چه کسی آن را تعریف می‌کند (Portelli, 1991, p. 74).

در روایت‌های تاریخ کارگری، گاهی کارگران به عنوان «قهرمان» معرفی می‌شوند و گاهی آن‌ها را صرفاً به عنوان قربانی نشان می‌دهند. در کتاب **خاک کارخانه**، هر

تأثیر عاطفی و هویتی تعطیلی کارخانه بر کارگران

تعطیلی کارخانه‌ها صرفاً یک تحول اقتصادی نیست، بلکه رویدادی است که هویت و احساسات کارگران را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. پل تامپسون توضیح می‌دهد تاریخ شفاهی می‌تواند ابعاد عاطفی و شخصی وقایع تاریخی را آشکار کند، زیرا این روش به مردم اجازه می‌دهد تا احساسات و تجربیات زیسته خود را بیان کنند (Thompson, 1988, p. 45). در کتاب **خاک کارخانه**، شیوا خادمی نیز نشان می‌دهد تعطیلی کارخانه چیت‌سازی بهشهر نه فقط یک بحران اقتصادی، بلکه یک ضربه عمیق روحی برای کارگران بوده است (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۱۰).

«هنوزم صدای دستگاه بافندگی رو بعضی شب‌ها قبل از خواب می‌شنوم... اول فکر می‌کردم یه صدایی از بیرونه، شبیه صدای هیچ حیوانی هم نبود، صدایی که فقط خودم می‌شنیدم... بعداً فهمیدم که این، همون صدایی بود که سال‌ها باهاش سر کار داشتم.» (تامارا، بافنده کارخانه (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۵۶).

تامارا هنوز هم شب‌ها قبل از خواب، صدای دستگاه بافندگی را می‌شنود. چرخ‌هایی که دیگر نمی‌چرخند، اما در ذهن و جان او هنوز زنده‌اند. صدایی که از بیرون نمی‌آید، از خیابان، از خانه‌های اطراف. نه، این صدا از درون خودش است. از سال‌هایی که دست‌هایش بی‌وقفه نخ را از میان تار و پود پارچه رد می‌کردند.

فرزندانش می‌گویند چیزی نیست. اما او می‌داند که هست.

چگونه می‌توان سال‌ها کار و زحمت را، صدای چرخ‌هایی که با عرق جبینش می‌چرخیدند را از حافظه پاک کرد؟ صدای دستگاه‌ها دیگر در کارخانه نیست، اما هنوز در روح کارگرانش جریان دارد. این صدایی است که کارخانه را فراموش نکرده است. و شاید، هیچ‌وقت فراموش نکند...

برای بسیاری از کارگران، کارخانه فقط یک محل کار نبود، بلکه جایی بود که آن‌ها سال‌ها از عمر خود را در آن

دو نوع روایت دیده می‌شوند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۴۰). از یک طرف، برخی از کارگران به عنوان کسانی که تا آخرین لحظه برای حقوق خود مبارزه کردند، تصویر شده‌اند (همان، ص. ۱۵۶). این نوع روایت را می‌توان نوعی برندسازی دانست که تصویری مثبت و حتی قهرمانانه از طبقه کارگر ارائه می‌دهد (Taylor, 1999, p. 94).

از طرف دیگر، در برخی از بخش‌ها کارگران به عنوان قربانیان سیاست‌های کلان اقتصادی و تصمیم‌های مدیران نشان داده شده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۳۲). اگرچه کتاب تلاش می‌کند بین این دو نگاه تعادل برقرار کند، گاهی روی این موضوع تأکید می‌شود که کارگران هیچ کنترلی بر سرنوشت خود نداشتند و کاملاً قربانی شدند (همان، ص. ۱۳۴)؛ در حالی که از دیدگاه تاریخ شفاهی، بهتر است کارگران فقط به عنوان قربانی دیده نشوند، بلکه به عنوان کسانی که در سرنوشت خود نقش داشته‌اند، معرفی شوند (Thompson, 1988, p. 132).

کتاب خاک کارخانه نمونه‌ای از تاریخ شفاهی است که تاریخ یک کارخانه را نه از دید مدیران و سیاست‌گذاران، بلکه از دید خود کارگران روایت می‌کند. این کتاب نشان می‌دهد چگونه روایت‌های شخصی می‌توانند تاریخ رسمی را به چالش بکشند و بُعدی انسانی‌تر به آن بدهند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۱۷). همچنین، نشان می‌دهد قدرت چگونه بر ثبت تاریخ تأثیر می‌گذارد و چه روایت‌هایی در اسناد رسمی حذف می‌شوند (Portelli, 1991, p. 89).

به طور کلی، کتاب **خاک کارخانه** یک اثر ارزشمند در تاریخ شفاهی کارگری است که با استفاده از روایت‌های کارگران، تصویری واقعی‌تر و ملموس‌تر از صنعت نساجی ایران و پیامدهای تعطیلی کارخانه‌ها ارائه می‌دهد؛ اما در برخی از بخش‌ها، می‌توانست نقش فعال‌تر کارگران را نیز بیشتر برجسته کند تا تصویر آن‌ها فقط به عنوان قربانی باقی نماند (Thompson, 1988, p. 147).

گذرانده، روابط اجتماعی ساخته و هویت کاری خود را شکل داده بودند (Thompson, 1988, p. 79). در کتاب **خاک کارخانه**، برخی از کارگران تعطیلی کارخانه را با از دست دادن یک خانه یا یک عضو خانواده مقایسه کرده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۱۲). آن‌ها می‌گویند کارخانه برایشان مانند «خانه دوم» بود؛ جایی که در آن نه فقط کار می‌کردند، بلکه دوستی‌های عمیق شکل می‌گرفت و حس همبستگی بین کارگران تقویت می‌شد.

آرتور مک‌ایور توضیح می‌دهد بسیاری از کارگران کارخانه‌ها، با تعطیلی محل کارشان، دچار نوعی «سوگ صنعتی»^{xiii} می‌شوند، زیرا کار بخشی از هویت اجتماعی آن‌ها بوده است (McIvor, 2013, p. 164). این مفهوم در کتاب **خاک کارخانه** نیز دیده می‌شود؛ جایی که کارگران پس از تعطیلی کارخانه احساس می‌کنند دیگر جایگاهی در جامعه ندارند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۱۵).

از دست دادن کار فقط به معنای از دست دادن درآمد نیست، بلکه پیامدهای روانی شدیدی به دنبال دارد. الساندرو پورتلی اشاره می‌کند تاریخ شفاهی می‌تواند نشان دهد چگونه از دست دادن شغل باعث اضطراب، افسردگی و احساس بی‌ارزشی در کارگران می‌شود (Portelli, 1991, p. 92). در کتاب **خاک کارخانه**، برخی از کارگران پس از تعطیلی کارخانه دچار افسردگی شده‌اند و حتی برخی از آن‌ها به دلیل از دست دادن هویت شغلی و اقتصادی خود، به انزوا کشیده شده‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۲۴۰).

«وقتی میرم توی خیابون، منو می‌شناسن... می‌دونی چرا؟ به خاطر کارخانه. منو به خاطر اون روزا می‌شناسن، اما چی از اونجا مونده؟ هر بار که رد می‌شم، دلم آتیش می‌گیره...» (نوروز، کارگر آشپزخانه چیت‌سازی بهشهر) (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۷۹).

نوروز دیگر در کارخانه نیست، اما هنوز کارخانه در او زنده است. هنوز وقتی در خیابان راه می‌رود، آدم‌ها به

او سلام می‌کنند، اسمش را صدا می‌زنند، با او روبوسی می‌کنند. او را به این خاطر نمی‌شناسند که آشپز یک رستوران است یا در بازار رفت‌وآمد دارد. او را به خاطر کارخانه می‌شناسند، به خاطر روزهایی که چیت‌سازی قلب تپنده شهر بود. اما حالا که کارخانه دیگر نیست، این شناخت چه فایده‌ای دارد؟ وقتی گذشته‌ای که هویت آدم‌ها را ساخته است، از بین می‌رود، آدم خودش را هم کم‌کم از یاد می‌برد. نوروز هنوز خاطراتش را دارد، اما هر بار که از کنار کارخانه می‌گذرد، چیزی در درونش فرو می‌ریزد.

«قبلاً اینجا باغ رئیس بود، با اون فضای سبز قشنگ، با اون معماری خوشگل... حالا چی؟ ساختمونای بی‌قواره، مثل علف هرز سبز شدن.» (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۸۰).

کارخانه را که خراب کردند، فقط یک صنعت از بین نرفت، بلکه یک شهر، یک خاطره، یک افتخار از بین رفت. جایی که زمانی درخت‌ها در باد تکان می‌خوردند و سوت کارخانه در فضا می‌پیچید، حالا فقط دیوارهایی بی‌روح قد برافراشته‌اند، دیوارهایی که نه کارگری در آن‌ها رفت‌وآمد دارد، نه صدای دستگاهی در آن زنده است، نه امیدی از آن بیرون می‌آید. نوروز هر بار که رد می‌شود، این صحنه را می‌بیند و دلش آتش می‌گیرد. و این فقط داستان او نیست. داستان همه آن‌هایی است که روزگاری بخشی از این کارخانه بودند، اما حالا آن را مانند خاطره‌ای محو در غبار فراموشی می‌بینند.

لیندا تیلور توضیح می‌دهد برای بسیاری از کارگران، کار صرفاً یک فعالیت اقتصادی نیست، بلکه بخشی مهم از معنای زندگی آن‌هاست. تعطیلی یک کارخانه می‌تواند به ایجاد احساس ناتوانی و از دست دادن امید برای آینده منجر شود (Taylor, 1999, p. 132). این مسئله در کتاب **خاک کارخانه** نیز منعکس شده است؛ جایی که برخی از کارگران احساس می‌کنند دیگر در جامعه مفید نیستند و زندگی آن‌ها دیگر معنای گذشته را ندارد.

نشان می‌دهد چگونه رویدادهای اقتصادی بر روان و زندگی اجتماعی افراد تأثیر می‌گذارند و چگونه این تجربیات باید به عنوان بخشی از تاریخ کارگری مورد توجه قرار گیرند.

بررسی دیدگاه نسل‌های جدید کارگران درباره گذشته

یکی از جنبه‌های مهم در تاریخ شفاهی کارگری بررسی این موضوع است که چگونه نسل‌های جدید کارگران تاریخ گذشته را درک و تفسیر می‌کنند. پل تامپسون معتقد است تاریخ شفاهی نه فقط به بازسازی گذشته کمک می‌کند، بلکه بر شیوه انتقال خاطرات و تجربیات بین نسل‌ها نیز تأثیر می‌گذارد (Thompson, 1988, p. 154). در کتاب *خاک کارخانه*، شیوا خادمی به طور غیرمستقیم به این موضوع اشاره دارد که چگونه خاطرات کارگران نسل قدیم درک نسل جدید از کار، صنعت و آینده را شکل داده است (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۹۳).

در بسیاری از موارد، نسل‌های جدید کارگران که پس از تعطیلی کارخانه‌ها به بازار کار وارد شده‌اند، نگاهی متفاوت به تاریخ صنعتی و سرنوشت کارگران قدیمی دارند. الساندرو پورتلی توضیح می‌دهد انتقال تاریخ کارگری از طریق روایت‌های شفاهی می‌تواند دو نوع تأثیر داشته باشد:

۱. ایجاد احساس همبستگی با نسل‌های گذشته: برخی از کارگران جوان خود را ادامه‌دهنده مسیر نسل‌های قدیمی می‌دانند و به تاریخ کارگری به عنوان بخشی از هویت اجتماعی خود نگاه می‌کنند (Portelli, 1991, p. 87).

۲. ایجاد نوعی فاصله‌گیری از تجربیات نسل قبل: در مواردی، نسل جدید کارگران ممکن است سرنوشت کارگران گذشته را نوعی شکست بدانند و بخواهند مسیری متفاوت را طی کنند؛ برای مثال، از کارهای کارخانه‌ای به سمت مشاغل خدماتی یا فناوری حرکت کنند (همان، ص. ۹۳).

یکی دیگر از پیامدهای تعطیلی کارخانه از بین رفتن شبکه‌های اجتماعی و روابط میان کارگران است. پل تامپسون توضیح می‌دهد محیط‌های کاری به ویژه در صنایع سنتی، معمولاً نقشی مهم در شکل‌گیری همبستگی اجتماعی دارند و تعطیلی این محیط‌ها، باعث از بین رفتن این روابط می‌شود (Thompson, 1988, p. 101). در کتاب *خاک کارخانه* نیز برخی از کارگران اشاره می‌کنند که پس از تعطیلی کارخانه، دیگر ارتباطی با همکاران سابق خود ندارند و احساس تنهایی بیشتری می‌کنند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۰۷).

مک‌ایور در مطالعات خود بر روی صنایع بریتانیا نشان داده است پس از تعطیلی کارخانه‌های قدیمی، بسیاری از کارگران دچار احساس انزوا شده‌اند، زیرا آن‌ها دیگر فضایی برای تعاملات اجتماعی روزمره ندارند (McIvor, 2013, p. 178). در کتاب *خاک کارخانه*، یکی از کارگران بازنشسته می‌گوید: «دیگر کسی را ندارم که با او درباره مشکلاتم صحبت کنم. زمانی که کارخانه باز بود، ما هر روز کنار هم بودیم، اما حالا انگار همه چیز از هم پاشیده است» (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۳۳).

تعطیلی کارخانه چیت‌سازی به شهر نه فقط پیامدهای اقتصادی، بلکه تأثیرات عمیق عاطفی و هویتی بر کارگران داشته است. همان‌طور که پل تامپسون و دیگر نظریه‌پردازان تاریخ شفاهی نشان داده‌اند، از دست دادن یک محیط کاری می‌تواند به احساس از دست دادن هویت، افسردگی، انزوا و فروپاشی روابط اجتماعی منجر شود.

در کتاب *خاک کارخانه*، این ابعاد عاطفی از طریق روایت‌های شفاهی کارگران به تصویر کشیده شده‌اند. این کتاب نشان می‌دهد تعطیلی یک کارخانه صرفاً یک تصمیم اقتصادی نیست، بلکه یک زخم اجتماعی است که زندگی بسیاری از کارگران را برای همیشه تغییر می‌دهد. تاریخ شفاهی، با ثبت این احساسات و تجربیات زیسته،

در کتاب **خاک کارخانه**، برخی از جوانانی که فرزندان کارگران سابق هستند، نسبت به گذشته احساس سرخوردگی دارند و تعطیلی کارخانه را نشانه‌ای از ناپایداری شغل‌های صنعتی می‌دانند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۸۹). برخی دیگر تعطیلی کارخانه را در چارچوب تغییرات کلی اقتصاد و سیاست‌های کلان تفسیر می‌کنند و معتقد هستند کارگران نسل قبل قربانی تغییرات بزرگ‌تر بوده‌اند (همان، ص. ۱۹۴).

پل تامپسون اشاره می‌کند خاطرات کارگران نسل قدیم در صورتی که در نظام آموزشی و رسانه‌ها بازنمایی نشوند، ممکن است در نسل‌های بعدی کم‌رنگ شوند (Thompson, 1988, p. 203). در ایران، تاریخ کارگری کمتر در برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها مطرح می‌شود و این امر باعث شده است بسیاری از جوانان اطلاعات کمی درباره تاریخ صنایع و مبارزات کارگران داشته باشند. در کتاب **خاک کارخانه**، این موضوع در گفت‌وگوهای میان نسل‌های مختلف دیده می‌شود. برخی از کارگران بازنشسته اشاره می‌کنند فرزندان‌شان دیگر علاقه‌ای به مشاغل کارخانه‌ای ندارند و به سمت کارهای خدماتی و مشاغل اینترنتی رفته‌اند (خادمی، ۱۴۰۲، ص. ۱۸۸). این امر نشان می‌دهد تغییرات اجتماعی و اقتصادی بر نگاه نسل‌های جدید تأثیر می‌گذارند و ممکن است نوعی گسست تاریخی در انتقال حافظه کارگری ایجاد کنند.

یکی از چالش‌های بررسی دیدگاه نسل جدید نسبت به گذشته این است که آیا آن‌ها همچنان به هویت «کارگری» به عنوان بخشی از هویت اجتماعی و فرهنگی خود افتخار می‌کنند یا خیر. لیندا تیلور نشان می‌دهد در بسیاری از کشورها، به ویژه پس از صنعتی‌زدایی، جوانان تمایلی به پذیرش هویت کارگری ندارند و آن را شغلی کم‌ارزش‌تر نسبت به مشاغل سفیدپوش می‌دانند (Taylor, 1999, p. 147).

در ایران نیز این موضوع تا حدی قابل مشاهده است. در کتاب **خاک کارخانه**، برخی از کارگران قدیمی اشاره

می‌کنند فرزندان‌شان تمایلی به ورود به مشاغل صنعتی ندارند، زیرا آن را شغلی سخت، کم‌درآمد و بی‌آینده می‌دانند. در مقابل، برخی از جوانان معتقد هستند کار صنعتی هویتی مستقل دارد و نباید فقط از منظر اقتصادی به آن نگاه کرد (خادمی، ۱۴۰۲، صص. ۲۲۳-۲۲۴).

تامپسون معتقد است تاریخ شفاهی اگر در قالب پروژه‌های عمومی مانند مستندهای تلویزیونی، نمایشگاه‌ها و برنامه‌های آموزشی ارائه شود، می‌تواند به نسل جدید منتقل شود و از بین نرود (Thompson, 1988, p. 239). برخی از اقدامات پیشنهادی برای حفظ تاریخ کارگری در میان نسل‌های جدید عبارت‌اند از: ۱- مستندسازی خاطرات کارگران قدیمی و انتشار آن‌ها در قالب کتاب، فیلم مستند و نمایشگاه‌های فرهنگی، ۲- گنجاندن تاریخ کارگری در کتاب‌های درسی و دانشگاهی و ۳- ایجاد موزه‌های کارگری که بتوانند نسل‌های جدید را با تاریخ صنایع آشنا کنند.

در کتاب **خاک کارخانه**، نویسنده تلاش کرده است تا از طریق تاریخ شفاهی، این حافظه را زنده نگه دارد، اما این کتاب به‌تنهایی کافی نیست و نیاز به تلاش‌های بیشتری برای حفظ تاریخ کارگری در ایران وجود دارد.

دیدگاه نسل جدید کارگران درباره گذشته صنعتی ایران متفاوت است: برخی به آن به عنوان بخشی از هویت اجتماعی خود افتخار می‌کنند، در حالی که برخی دیگر، آن را یادآور سختی‌ها و مشکلات کارگران نسل قبل می‌دانند. رسانه‌ها، آموزش و سیاست‌های اقتصادی نقشی مهم در شکل‌دهی این نگاه دارند. اگرچه کتاب **خاک کارخانه** تلاش کرده است این تاریخ را زنده نگه دارد، برای حفظ و انتقال آن به نسل‌های آینده باید راهکارهایی گسترده‌تر اجرا شوند.

نتیجه‌گیری

کتاب **خاک کارخانه** نمونه‌ای ارزشمند از تاریخ شفاهی کارگری در ایران است که تلاش می‌کند صدای کارگران را در روایت‌های تاریخی برجسته کند. با استفاده

از نظریه‌های پل تامپسون، این پژوهش نشان داد تاریخ شفاهی ابزاری مهم برای بازنویسی تاریخ فرودستان است، زیرا روایت‌های رسمی معمولاً تجربه‌های زیسته کارگران را نادیده می‌گیرند.

تحلیل کتاب از منظر تاریخ شفاهی نشان می‌دهد روایت‌های شخصی و حافظه جمعی کارگران نقشی مهم در بازسازی تاریخ کارگری دارند. تعطیلی کارخانه چیت‌سازی بهشهر نه فقط یک تحول اقتصادی بود، بلکه به بحران عاطفی، هویتی و اجتماعی در میان کارگران منجر شد. روایت‌های ثبت‌شده در این کتاب نشان می‌دهند چگونه روابط قدرت - از جمله دولت، کارفرمایان و نهادهای رسمی - در شکل‌دهی به سرنوشت کارگران و روایت تاریخ نقش داشته‌اند.

از سوی دیگر، بررسی دیدگاه نسل‌های جدید کارگران درباره گذشته صنعتی ایران نشان داد تغییرات اقتصادی و فناوری نحوه درک آن‌ها از هویت کارگری را تغییر داده‌اند. برخی نسل جدید را بی‌علاقه به تاریخ کارگری می‌دانند، اما تاریخ شفاهی همچنان می‌تواند ابزاری برای پیوند نسل‌ها و حفظ حافظه کارگری باشد.

به طور کلی، کتاب **خاک کارخانه** نشان می‌دهد تاریخ کارگران نباید صرفاً به عنوان یک روایت اقتصادی بررسی شود، بلکه باید ابعاد اجتماعی، فرهنگی و عاطفی آن نیز مورد توجه قرار گیرند. برای حفظ و انتقال این روایت‌ها، لازم است تاریخ شفاهی کارگری در نظام آموزشی، رسانه‌ها و پروژه‌های مستندسازی جایگاه بیشتری پیدا کند.

منابع

اتابکی، تورج (۱۴۰۰). *تاریخ فرودستان: جستارهایی در تاریخ اجتماعی کارگری و ملی ایران*. تهران: نشر چشمه.

بیگی، فرحناز (۱۳۹۷). *تاریخ شفایی در برنامه‌های مستند صوتی و تصویری (فیلم)*. پژوهش‌های تاریخ شفاهی، ۱(۱)، ۷۶-۱۱۷.

حسن آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۵). *تاریخ شفاهی در ایران*. مشهد: آستان قدس رضوی، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد.

خادمی، شیوا (۱۴۰۲). *خاک کارخانه: پارچه‌های ناتمام چیت‌سازی بهشهر و سرگذشت آخرین کارگران*. تهران: نشر اطراف.

صالحی، پیمان (۱۳۹۷). *تاریخ شفاهی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (۱۳۴۳-۱۳۱۳)*. پژوهش‌های تاریخ شفاهی، ۱(۱)، ۱۵۲-۱۷۰.

عسگری حسنگلو، عسگر، و شهبازی، آرزو (۱۳۹۸). *سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناسی خواندن، اخت گرای تکوینی، مکتب فرانکفورت و روش پیر بوردیو*. *مجله مطالعات جامعه‌شناسی*، ۴۵(۱۲)، ۱-۲۴.

کاظمی، محسن، نورایی، مرتضی، و شعبانی صمغ، رضا (۱۳۹۹). *کارکرد تاریخ شفاهی در انعکاس صدای طبقات اجتماعی خاموش*. *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، ۹(۲)، ۱۸۵-۲۱۳.

نورایی، مرتضی (۱۳۸۲). *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ شفایی*. *گنجینه اسناد*. *فصلنامه تحقیقات تاریخی و مطالعات آرشیوی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۴۹ و ۵۰، ۶۶-۷۰*.

نورایی، مرتضی، و ابوالحسنی ترقی، مهدی (۱۳۹۴). *تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران (۱۳۸۵-۱۳۵۸ ش)*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

Frisch, M. (1990). *Quality in History Programs*. In *A shared Authority: Essays on the Craft and Meaning of Oral and Public History*. Albany.

Portelli, A. (1991). *The Death of Luigi Trastulli and Other Stories: Form and Meaning in Oral History*. State University of New York Press.

Portelli, A. (1997). *The Battle of Valle Guilia*. In *Oral History and the Art of Dialogue*. Madison.

Taylor, L. (1999). *Oral History, Women, and Work*. Routledge.

Thompson, P. (1988). *The Voice of the Past: Oral History, Memory and History*. Oxford University Press.

Tosh, J. (1999). *The pursuit of history, aims,*

since 1945. Palgrave Macmillan.

methods and new directions in the study of modern history. Longman.
McIvor, A. (2013). *Working Lives: Work in Britain*

ⁱ. به دلیل اینکه نوشتار پیش رو ترجمه و تعلیقی از مقاله اصلی است، چکیده، واژگان کلیدی و واژه‌نامه توسط مترجمان تألیف و به مقاله افزوده شده است.

ⁱⁱ. مترجمان در ترجمه این مقاله از شیوه ترجمه اصطلاحی بهره برده‌اند. این شیوه مبتنی بر معنا و القاء‌کننده معنای زبان مبدأ به شکل‌های طبیعی در زبان مقصد است. توضیحات مترجمان در پاورقی صفحات درج شده و نیز به صورت واژه‌نامه در انتهای مقاله آمده است. در ضمن، توضیحات نویسندگان در اصل مقاله، به صورت پی‌نوشت با عنوان منابع و توضیحات در انتهای این نوشتار گنجانده شده است.

ⁱⁱⁱ. Studies in oral history

^{iv}. Intimate Stories, Challenging Histories

^v. Oral historians

^{vi}. Accounts

^{vii}. QUT: Queensland University of Technology

^{viii}. History from below

^{ix}. Ordinary people

^x. Democratization of History

دموکراتیزه شدن تاریخ به این معناست که تاریخ دیگر صرفاً توسط نخبگان، حاکمان یا صاحبان قدرت نوشته نمی‌شود، بلکه گروه‌های مختلف، به ویژه کسانی که در روایت‌های رسمی کمتر دیده شده‌اند (مانند کارگران، زنان، اقلیت‌ها و طبقات فرودست) نیز فرصت دارند تا تجربه‌ها و دیدگاه‌های خود را در تاریخ ثبت کنند.

^{xi} Oral History

^{xii} حافظه جمعی که گاه آن را حافظه تاریخی (Historical Memory) نیز گویند، نمودار یا تجلی گذشته‌ای مشترک است که گروه یا جماعتی را به گونه‌ای به یکدیگر پیوند می‌دهد.

^{xiii} Industrial Mourning